

پاک باش و پاک دین

مجموعه "زیر شمع عرفان"



در یک فضای آرام و ترحیماً بعد از مراقبه مطالعه شود. از تندخوانی پرهیز شود

خود خوانده به دیگران نیز دهند

بخش ۸: عرفان و هنر

۶ خرداد ۱۴۰۲

در وادی عرفان و دین هنر همیشه موضوعی بحث برانگیز بوده و مخالفت‌هایی با آن شده است. مثلاً برخی هنر موسیقی را مذموم و غیرمجاز دانسته و کلاً از آن اجتناب کنند. برخی دیگر نیز گفته اند هر کس صورتگری زنان کند (یعنی نقاشی صورت زن) به جهنم خواهد افتاد. در پس این نظرات کم و بیش این عقیده نهفته شده که هنر و زیبایی انسان را از یاد خدا غافل کرده و به راه دنیا و پستی کشاند. از آنسو گفتارهای دیگری نیز در میان است که مثلاً «هنر برتر از گوهر آمد پدید» و یا «خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد»، و از اینرو بر ما مشخص نشد که هنر بالاخره خوب است یا بد، و کسانی که بدان کار می‌ورزند آیا به بهشت روند یا به جهنم؟ پس درباره هنر از نگاه عرفان حقیقی و فطری سخن می‌گوییم.

نخست اینکه از دیدگاه عرفان تمام زیبایی‌های عالم جلوه‌ها و تجلیات خدا هستند. از زمانهای قدیم این برای بشر معما بوده که زیبایی چیست، و چرا یک چیز زیباست و چیز دیگر زیبا نیست. آیا به خاطر رنگ خاص آن است؟ آیا به دلیل نظم ریاضی یا تناسب‌های عددی خاص است؟ به راستی زیبایی چیست؟ عرفان چنین پاسخ دهد که زیبایی خود یک تآله و تجلی از وجود خداست، که در عین حال نیز شاهد و مدرکی است از وجود اصلی معنوی و برتر که در پس این عالم مادی قرار گرفته.

پس این گل که زیباست برای آن است که خدا در آن ظهور یافته. زیبایی آن گل به خاطر خودش نیست، به خاطر نظم ریاضی یا ترکیبات شیمیایی آن نیست، بلکه تجلی حق است که از طریق آن گل ظهور کرده. و هر چقدر تجلی خدا بیشتر باشد آن چیز زیباتر و کامل‌تر خواهد بود. پس زیبایی یک اصل معنوی است که به مانند نوری از سوی خدا ساطع می‌شود. و علت اینکه انسان قادر به درک زیبایی است نیز به دلیل وجود دانش فطری (وجدان) است که در وجود هر انسانی نهاده شده و او را قادر به شناخت خدا و تجلیات او، از جمله همین نور زیبایی، می‌سازد. یک حیوان یا کامپیوتر که فاقد دانش فطری است چندان قادر به درک زیبایی نباشد.

و البته تجلی خدا فقط محدود به زیبایی های ظاهری نیست بلکه سایر صفات نیک مانند نیرومندی، سلامتی، جوانی، آبادانی و غیره را نیز در بر گیرد. در ارتباط با این اصل در کتابهای مقدس خدا به این پرسش که او را چگونه باید دید و تفکر داشت چنین پاسخ داده: «از آبها دریا هستم، از درختان سرو هستم، از روندگان طاووس هستم، از پرندگان مرغ عشق هستم، از زمانها زمان سحر هستم، از سالهای زندگی جوانی هستم، از فرشتگان فرشته زندگی هستم، از ستارگان خورشید هستم، از نغمه ها صدای رود هستم...» بدین سان یک تجلی خدا در جهان ما کمال و نیکویی اشیاء و انسانها است، و هر چه این تجلی بیشتر باشد آن چیز زیباتر، نیرومندتر، بزرگتر و بهتر خواهد بود.

البته حقیقت خدا بزرگتر از تمام این زیبایی ها و کمالات است، و چنانکه در بالا گفتیم اینها تنها بخشی از وجود حق هستند و او را نتوان محدود به اینها کرد. با اینحال یک جنبه از وجود خدا چون زمینه ای در پس تمام چیزها قرار گرفته و به آنها خصوصیات نیک می بخشد. به مانند نور که به همه چیز روشنایی دهد، خدا نیز به همه چیز زیبایی و کمال بخشد. آن زیبایی گل، آن وسعت بیکران ابرها در آسمان، آن شکوه طلوع آفتاب، آن دلربایی نغمه ساز، آن هوش انیشتن، آن قدرت رستم، آن سلامتی جسم و جان همه شکل هایی از وجود خدا هستند که از طریق اشیاء و حالات گوناگون ظهور یافته.

با چنین درک و خدانشناسی ای در عرفان، هر زیبایی که در عالم باشد عارف را به یاد خدا انداخته و سبب ستایش او شود. اصلاً از تمرینها و مراقبه ها در عرفان یکی همین است که ذهن را تربیت کنیم دنیا را با چنین دیدگاهی دیده و هر زیبایی را از سوی خدا بدانیم نه از سوی آن شی یا افرادی که زیبایی در آن نمایان شده. آن درخت که زیباست به خاطر آنست که خدا در آن حلول کرده و این زیبایی صرفاً برآمده از خود درخت و ماده و ترکیبات آن نیست. آن صورت که زیباست به خاطر ظهور حق در آن بوده وگرنه که تواند توضیح دهد یک ترکیب از لب و چشم و بینی چطور تواند چنین دلربایی ایجاد کند؟ و همینطور نغمه ساز و موسیقی که ذهن را مسحور و لبریز از زیباشناختی و روشنگری کند بی شک تجلی حق است و گرنه چطور یک ارتعاش موج در هوا تواند چنین مدروکاتی به ذهن القا کند؟ اگر خوب اندیشیم تمام اینها به نوعی معجزه بوده و خود توانند گواهی بر وجود یک اصل مینوی در پس تمام این زیبایی های طبیعت و هنرها باشند.

حال اگر کسی با این دیدگاه به دنیا نگرد هر زیبایی یا آثار هنری نه تنها سبب غافل شدن او از خدا نشده بلکه بیشتر باعث یادآوری و ارادت به خدا نیز می شود. و بتوانیم بگوییم برای چنین کسی نگاه کردن به دنیا و زیبایی ها خود یک خداشناسی و مراقبه باشد. از بندهای عرفان همین مهارت و بینش است که خدا را بتوان در همه چیز دید و به گفته شاعر «آدم رسد به جایی که جز خدا نبیند، بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت» عارف همواره در یاد خدا هست، حتی هنگامی که در دنیا و در بین صدها چیز رنگارنگ قرار می گیرد.

گروههای رهبانیتی و گنوسی که دنیا و زیبایی های آن را منحرف کننده از خدا و مسیر رسیدن به او دانسته و پیروان را به پرهیز از دنیا خوانده، اشکال از خداشناسی ایشان باشد. آنان خدا را موجودیتی جدا و نامربوط به دنیا دانسته و هر چیز در دنیا را در تضاد با خدا و معنویات می دانند. اما عرفان چنین نمی اندیشد. در عرفان خدا نه تنها خالق دنیاست بلکه در آن تجلیاتی نیز کرده که خود عاملی برای شناخت و ارتباط با او است. مسیر کمال انسان از میانه همین دنیا می گذرد و تمام زیبایی ها جلوه های همین خدا هستند و تضادی با او ندارند. تنها باید مراقب آن بود که با دید درست به زیبایی ها نگریسته، آنان را برگرفته از وجود خدا بدانیم و از آنان ستایش و ارادتی سوی حق پدید آریم. یک انحراف اینکه زیبایی و کمال را برآمده از ذات خود آن شی یا فرد دانسته و بیهوده شیفته یک چیزی شویم که امروز هست و فردا نیست.

با این مقدمات که در خصوص زیبایی و کمالات گفتیم، جایگاه هنر بهتر مشخص خواهد شد. از دیدگاه عرفان هنر عبارت است از متجلی کردن خدا در جنبه ها و عوالم گوناگون زندگی. پس موسیقی یعنی متجلی کردن خدا در عالم صوت، نقاشی یعنی متجلی کردن خدا در عالم تصویر، شعر و ادبیات یعنی متجلی کردن خدا در عالم کلام و سخن ... نتیجه این متجلی کردن ها چیزی جز زیبایی نیست و برای همین است که هنر زیباست و معادل آن دانسته شده.

پس هنر ارتباط نزدیکی با عرفان دارد. خدا تا حدی خود را در طبیعت مادی متجلی کرده، اما حال نوبت ماست که او را بیشتر و در ابعاد فراختری متجلی کنیم، با موسیقی، با نقاشی و با سایر هنرها که هستند. زمانی بوده که زمین و خورشید و سایر سیارات ابرهای پراکنده و بی شکلی در فضا بودند، بعد خدا با قدر و جذبۀ ایزدی به این ابر بی شکل شکل داد و این طبیعت و زیبایی های آن را چون بهشتی در این

فضای تاریک و لایتناهی ترسیم کرده، حال ما نیز باید به مانند او سنگ تمام گذاشته و در این بهشت بهشت دیگری سازیم از نگاره ها، نقاشی ها و موسیقی ها تا او بیش از پیش آشکار و متجلی شود. باید گفت هنر و خلق زیبایی با این هدف و انگیزه خود به سان نوعی عبادت است. حیوانات چنین نکنند، پرندگان چنین نکنند، آنها فقط می آیند، می چرند و می روند، اما انسان چنین تواند کرد و این از خصوصیات ویژه اوست که قادر به درک و خلق زیبایی است.

این از وظایف عارف است که همه چیز را در محیط پیرامون خود خدایی کند، و این شامل به کار بردن هنر که خود از تجلیات حق است نیز می شود. پس به جاست که عارف در اتاق یا خانه خود آثاری هنری قرار دهد: تابلوهایی که بیت شعری با مضامین زیبا و عرفانی خوشنویسی شده باشد، نقاشی زیبایی از طبیعت یا صحنه های کمک و جوانمردی که باعث الهام قدرت خدا و فروزه های نیک شود، عود یا عطری با رایحه ای طبیعی که فضا را خوشبو و الهامی سازد، احیاناً صفحه یا ضبطی که موسیقی ای عرفانی و آرام بخش پخش کند و غیره. آنگاه هنر فقط نقاشی و موسیقی نیست، همین شانه کردن موها و مرتب و آراسته ظاهر شدن خود یک هنر است. منظم داشتن اتاق یا محل زندگی، دهان و بدن را شستن و خوشبو داشتن، در سخن از کلمات مناسب و محترمانه استفاده کردن، و مانند اینها نیز گونه هایی از هنر در زندگی هستند. هنر یعنی متجلی کردن نیکی و کمالات در هر بعد و زاویه از زندگی.

در جلسات عرفانی یا پرستشی بیش از هر چیز به هنر نیاز است. به جاست فرشی با نگاره های دلگشا بر زمین پهن باشد تا انسانهای نیک بر آن به مراقبه نشینند، هر کس شکل محترمانه ای از نشستن را برگزیند: دو زانو، چهار زانو یا هر شکل مناسب دیگر که احترام خود یک گونه از هنر است، و در سرتاسر دیوار قابهای اشعار و کلام های نغز و حکمت، و یا عکس هایی از مردان یا زنان مقدس باشد که در راه بشریت فداکاری ها کرده اند، عودی باشد که بسوزد و فضا را به عطر بهشتی آراید، کسی که نوازندگی داند سازی با صدای متین و سنگین (مانند سازهای سنتی) نوازد تا فضای صوتی نیز تجلی حق یابد، و گاهی نیز سرودی همخوانی شود و همه به مضامین عرفانی و خدایی تفکر کنند. بعد کسی که هنر خوش صحبتی دارد در نام خدا سخنرانی ای کند و با کلام زیبا مفاهیم معنوی را در ذهن ها زنده و یادآوری کند. بعد هم غذایی با طعمی طبیعی و روح افزا داده شود تا تجلی حق در بعد چشایی نیز تجربه شود و بدین سان جلسه معنوی پیش رود. پس جلسه معنوی از ابتدا تا انتها هنر است، و هدف آن این است که مظاهر حق را از دنیای ملکوتی به این دنیای ماهوی آرد. مکانهای پرستش باید زیباترین مکانها باشد

و هر کس در آن احساس آرامش و اتصال کند. از بدترین چیزها مکانهای پرستش ناپاکیزه و بدبو است که انسان را گریزان و بی رغبت سازد.

بنابراین هنر از پایه های عرفان است. و اصلاً هنر در شکل صحیح خود شکلی از عرفان است که به تجلیات دیده شدنی یا شنیده شدنی خدا در عالم مادی پردازد، و آنان را به نمایش آورد. از اینرو هنرمند به واقع نوعی عارف است که در کنار عرفان معنوی به عرفان جلوه ای نیز می پردازد.

اما اینکه عده ای احساس کرده اند که برخی هنرها آنان را از خدا و حالات معنوی دور کرده، باید گفت که در مواردی درست می گویند. آنچه که در بالا در خصوص خدا و تجلیات او در دنیا گفتیم در خصوص اهریمن نیز صدق می کند. به مانند خدا، اهریمن نیز تجلیات و جلوه هایی در تمام چیزها دارد و تجلیات او همانا تمام زشتی ها و پلیدیهای عالم است: خرابی ها، کثافات، بوهای بد، مزه های بد، خشونت، تنبلی، اعتیاد و غیره همه از وجود اهریمن ساطع می شوند و هر انسانی به حکم وجدان و غریزه از آنان بیزار است.

در دنیایی که ما هستیم هم خدا و هم اهریمن هر دو به تجلی پرداخته و در همه چیز ظهور کرده اند. این سیب که در دست من است مزه خوب و رنگ درخشان آن مظهر خداست، اما آن کرم خوردگی ته آن مظهر اهریمن است. کسی صورت زیبایی دارد که مظهر خداست اما خالی هم در چانه اوست که قیافه را به هم زده و مظهر اهریمن است. این جنگل و درختان سبز و سر به فلک کشیده مظهر خدا هستند، در زیر یکی از این درختها پلنگی دارد آهوئی را می درد، آن مظهر اهریمن است.

در ابتدای آفرینش دو گوهر نیک و بد از هم جدا گشتند، و دو خورشید در آسمان وجود بالا شدند، یکی خورشید روشن و دیگری خورشید سیاه، و شعاع انوار آنان در هر چیز به هم تلاقی کنند، و صفات نیک و بد آن چیز را پدید آرند. بدین سان دنیای ما آوردگاه اصل نیک و بد است و با برهمکنش نیروهای نیک و بد، روشنی و تاریکی، دنیا گردد و در حرکت افتد.

در جهان های دیگر شرایط بدین گونه نیست. مثلاً در جهانی که بهشت نامندش تنها نیکی تجلی دارد و از اهریمن و تاریکی خبری نیست. در چنین جهانی تنها تجلیات نیکی وجود داشته باشند: روشنی، زیبایی،

زندگی، حرکت، صداها، بوهای معطر و مانند اینها، کسی دروغ نگوید، خشونت نباشد، و چنانکه در برخی کتابهای مقدس توصیف شده حیوانات نیز از درندگی دست کشیده و چنان است که مثلاً ببر با بره شانه به شانه خرامیده و دوستی کنند. همچنین هستند دنیاهایی تاریک، بدون خورشید، که تنها مظاهر اهریمن در آنها باشد: سرما، تعفن، مرگ، یاس، نومیدی و بی حرکتی، و آدمهای بد در نهایت بدین منزلگاهها وارد شوند.

اما دنیای ما به غیر آنهاست، و هم مظاهر خدا و هم مظاهر اهریمن با هم مخلوط و ممزوج شده و همه چیز هم شامل تجلیات خدا هست و هم اهریمن. پس از این باب جهان ما جهان شگفتی است و همین خود نشانه ای است که ما بر سر یک دوراهی نیک و بد هستیم و این انتخاب ماست که منزلگاه نهایی ما را مشخص می کند، و تمام فلسفه زندگی در همین انتخاب است، که آیا نیک را برمی گزینیم و انسان حق می شویم یا اهریمنی را برمی گزینیم و انسان تاریکی می شویم. در پایان زندگی هر کس در نتیجه همین انتخابش تبدیل هیأت شده و به صورت فرشته روشنایی یا دیو تاریکی درآید.

با این مقدمه در خصوص مظاهر حق و مظاهر اهریمن که گفته شد، حال روشن می شود که هنر تنها محدود به متجلی کردن خدا و صفات او نیست، بلکه می تواند متجلی کردن اهریمن و صفات او نیز باشد. اینگونه هنرها را هنرهای اهریمنی گوئیم. یک فیلم که از اول تا آخر آن خشونت و هفت تیرکشی است و صحنه های قتل و سادیستی را به تصویر می کشد بی شک هنری اهریمنی است، چرا که خشم، خشونت و قتل از مظاهر آشکار اهریمن باشند. همینطور فیلمی که نقشه های کلاهبرداری یا ازدواج های نامشروع را نمایش دهد نمونه دیگری از اینگونه هنرها بوده چرا که مکر و حيله از صفات اهریمن و دروغ از نامهای او است. موسیقی ای که ملودی و شعر آن حالتی وهم آلود ایجاد کند و ذهن را به اوهام اندیشی و هیلوت نزدیک کند نیز هنری اهریمنی باشد. همینطور برهنه نگاری و برهنه تراشی (نقش و نگار مردان و زنان برهنه)، رمانهای بی محتوا، اشعار هزلی، یاوه رانی (سخنرانی ها و جک گوئی های بی محتوا) و مانند اینها همه گونه هایی از هنر اهریمنی هستند که جلوه های تاریکی و پوچی را به تصویر آرند.

پس آری، در عرفان نیز گونه هایی از هنر مذموم و منکر شمرده می شوند، اما این شامل تمام شاخه های هنر می شود نه فقط موسیقی یا صورتگری. مجاز بودن یا مذموم بودن یک هنر به خود آن هنر ربط ندارد، به آن ربط دارد که با استفاده از این هنر جلوه حق به تصویر آمده یا جلوه اهریمن. از اینرو هر

شاخه ای از هنر تواند خدایی باشد و همینطور اهریمنی. همان شاخه موسیقی که در برخی مکاتب و ادیان کلاً مذموم شمرده شده، می تواند نغمه هایی سراید که ملکوت و سرای بهشت را به خاطر آورد، و همان صورتگری که جهنمی خواندند تواند تصویری از انسانی وارسته یا زندگی ای مقدس را به تصویر کشد و بیننده را به سوی چنین زندگی الهام و ترغیب کند. از آنسو بسیاری از هنرهای به اصطلاح مجاز در ادیان امروز مانند فیلم سازی یا انیمیشن توانند بدترین تأثیر را بر بیننده گذاشته و حالت وهم و تاریکی سبب شوند.

کسی شاید پرسد علت گرایش انسانها به هنرهای اهریمنی چیست؟ اگر اینها برآمده از اهریمن هستند پس چگونه توانند دارای زیبایی باشند؟ در پاسخ باید گفت انسانها به هنرهای اهریمنی گرایش یابند به همان دلیل که به خود اهریمنی گرایش یابند. آری همه می دانند اهریمن و شر چیست، همه می دانند که اینها بد هستند اما باز هم به سوی آنها رفته چون شر دارای یک جاذبه و جادویی است که جذب می کند. اگر این جاذبه نبود شر هم در دنیا نمی بود. پس باید گفت اگر هنرهای خدایی دارای زیبایی هستند هنرهای اهریمنی دارای «جاذبه» هستند و این همان جاذبه شر است که روان را گرفتار سازد. این جاذبه معادل زیبایی نیست، هر کسی می تواند درک کند که یک فیلم بزن و بکش با صحنه های خشونت زیبایی ای ندارد اما جاذبه دارد و افراد را جذب می کند. همینطور یک موسیقی داد و بیداد با افکت های گوشخراش گیتار را نتوان به راستی زیبا به معنای کلمه خواند اما قدرت جذب دارد. پس جاذبه به غیر زیبایی است، اما کسانی که این دو را معادل دانسته به سوی هنرهای اهریمنی و پر جاذبه کشیده می شوند.

از سوی دیگر، متأسفانه از آنجا که در دنیای امروز عرفان و معنویات حقیقی افول کرده (به دلایل بسیار گوناگون) و روان اکثر انسانها به درجات گوناگون اسیر شر و هوسهای پست شده، علاقه مندی به هنرهای اهریمنی نیز افزایش یافته و این انگیزه ای تجاری برای شرکتهای به اصطلاح هنری شده که اینگونه هنرها را بیشتر عرضه کنند تا فروش و سود بیشتر کنند. این نیز دلیل و انگیزه دیگری برای رواج هنرهای اهریمنی شده، تا آنجا که امروز از هر صد آهنگ یکی را نتوان یافت که مضمون یا حالتی عرفانی داشته باشد، از هر صد فیلم یکی را نتوان یافت که نیکی یا زندگی جوانمردی را به تصویر کشد و همین سان برای سایر هنرها. اما این رواج و همه گیری هنرهای اهریمنی دلیلی بر خوب بودن یا زیبا بودن آنها نیست. این صرفاً نتیجه ای از غروب آفتاب حقیقت و برقراری ظلمتی در دنیا می باشد. اگر روزی آن آفتاب رفته دوباره سر برآید و عرفان حقیقی رواج بیشتر یابد این شرایط نیز تغییر خواهد کرد.

حال در حد سواد و توان شرح بیشتری از مظاهر حق و اهریمن در دنیای هنر بیان کرده و مثال هایی از هنرهای خدایی و اهریمنی در شاخه های گوناگون زده تا زمینه کمی بیشتر باز شود. در عالم موسیقی هنر خدایی آن گروه نغمه ها است که اولاً ذهن را تسکین داده و حالت آرامش در آن سبب شود، و دوم آنکه خاطره یا حالاتی از عالم ملکوت و ماورایی دهد. موسیقی های سنتی در فرهنگهای گوناگون تا حد زیادی این خواص را دارند. این نواها در زمانهای دور در کوه و صحرا به اهل دل نازل شده و انعکاسی از عمیق ترین احساسات انسان و الگوهایی از عالم ملکوت هستند. مثلاً همین موسیقی سنتی ایران اگر خوب دقت می شود می بینیم اکثر ردیف های آن در واقع آهنگهایی پس زمینه برای مراقبه یا پرستش هستند و هر کدام یک حالت الهام و حضور خدایی را در ذهن تداعی می کند. اکثر این نغمه ها سرعت ملایمی دارند و گاهی در میانه چند ثانیه ای هم سکوت برقرار می شود که آن را برای مراقبه و تفکر بهتر و مناسبتر سازد. البته آهنگها با ضرباهنگ های تندتر نیز توانند چنین تأثیری داشته باشند. هر نت که نواخته می شود تصویری را به ذهن می آورد و در نهایت این تصاویر نقشی از معبدی آسمانی یا خانه ای از راستی و حقیقت را در ذهن ترسیم کنند. همچنین موسیقی کلاسیک که در قرون پیش در اروپا تصنیف می شد خاصیتی مشابه دارند. برخی از سازندگان این آثار مانند باخ خدا را در ذهن گرفته و رسالت خود را در آوردن سرودهای فرشتگان آسمان به زمین می دانستند، و هنرهای آنان به راستی روح افزا است. هر گونه دیگری از موسیقی با چنین خواصی را توان موسیقی خدایی دانست.

از آنسو موسیقی اهریمنی آن ملودی های وهم آور و هپل هپو یا آن اصوات ناهنجار و افکت های گوش خراش گیتار است که امروز به نام موسیقی رواج یافته. شعرهایی که در این موسیقی ها استفاده می شوند نیز معنای مشخصی نداده و هر بیت آن به سویی می رود تا بدین سان حالت وهمی آن فزونتر شود. در اینجا لازم است کمی در خصوص قوه وهم بگوییم. این صفت و قوه اهریمنی به وجود آورنده تصاویر و احساساتی است که هیچ حقیقتی نداشته و خیال محض است. همه انسانها در پس زمینه ذهن خود کمی از این قوه برخوردار بوده و خیالپردازی های بی مورد و خوابهای پریشان گاهاً نتیجه فعالیت این قوه است. بیماری و تب این قوا را فعال تر کرده و حالت هذیان حادث می شود. اما مواد مخدر این قوه را به اوج فعالیت رسانده و شخص مصرف کننده خود را در دنیایی رنگین اما تماماً توهمی یابد که زمینه ساز تباهی روح و روان انسان است، چرا که گیاهان و مواد مخدر از اسباب آشکار اهریمن برای نابودی روح انسان هستند. حال آنچه که باید بدان توجه خاص شود این است که بسیاری از موسیقی های اهریمنی تحت تأثیر همین مواد مخدر الهام شده اند، و از اینرو نغمه هایی از عالم وهم هستند. گوش سپردن به این موسیقی ها

انعکاس خفیفی از همان حالت مصرف مواد و سیر در عالم هپلوت است که به مانند تمام چیزهای اهریمنی دارای جاذبه است اما با تبعات آشکار. زندگی همین هنرمندانی که این موسیقی ها را ساخته اند گواه بر این تبعات است: انسانهایی خراب که دائم گرفتار مواد بوده و با آن همه پول و شهرتی که داشته هیچ سهمی از شادی نبرده و گاهاً اهریمن و دیو افسردگی چنان گلوی برخی را فشرده که در همان اوج جوانی و ثروت خودکشی کردند. ما نیز باید از این درس گرفته و بدانیم گوش سپاری و مصرف این محصولات هنری ما را به همان دنیای تاریکی خواهد برد که سازندگان این محصولات را. علاوه بر این موسیقی های وهمی، آهنگ ها با اشعار شیطننت آمیز یا شهوانی، و همینطور گونه هایی از موسیقی رپ که حالت منفی بافی و خشم را القا می کنند نیز نمونه هایی از موسیقی اهریمنی باشند.

در عالم فیلم سازی فیلم خدایی آن است که نیکوکاری یا زندگی جوانمردانه ای را به تصویر کشد. فیلمی که زیبایی های بخشش را نشان دهد، فیلمی که حکمت صبر را نشان دهد، فیلمی که کمک به فقیران و یتیمان را مستند کند، و کلاً هر فیلمی که فروزه های نیک یا بد و عواقب آنان را به شکل هنرمندانه ترسیم کند فیلمی پاک و خدایی است. حکایت های پند آموز که از قدیم مانده یا حکایت های جدیدتر همه را می توان به نمایش کشند تا حکمت و فره آنان در ذهن بینندگان ثبت شود. اما به تصویر کشیدن زندگی نامه مردان و زنان جوانمرد که در راه نیکی و برقراری عدالت فداکاری هایی کرده اند از بهترین هنرها باشد. باید گفت زندگی یک انسان مقدس و جوانمرد خود به سان یک اثر هنری ارجدار و زنده باشد که صوت و تصویر آن بر تار و پود زمان و خاطره تاریخی همیشه جاودان ماند و دیگر آثار هنری به گرد آن نرسند. با این حال هنرمندان فیلم ساز توانند همین را مایه قرار داده و این زندگی های مقدس را به سان ارادت و گرامیداشتی به نمایش آورند. چه چیز روح افزا تر از اینکه هر روز صحنه یا صحنه هایی از زندگی مردان یا زنان مقدس را ببینیم، از مشاهده صورت ایشان تا مشاهده کارهایی که می کنند یا حرفهایی که می زنند همه الهام بخش و آرام بخش خواهد بود، و دیدن همت و فداکاری هایی که کرده اند، و اینکه چطور به فریبهای اهریمن پشت پا زده و سرانجام به سوی بالاترین هدف اوج گرفته اند. باشد که اینگونه فیلم ها رواج گیرد و این صحنه ها در ذهن و ناخودآگاه مردمان جا گیرد و این چهره ها الگوی جوانان و دیگران شوند تا بدین سان جامعه التیام یابد.

و اما فیلم های اهریمنی اکثر همین فیلم هایی است که امروز همه جا می بینیم: فیلم هایی که از اول تا آخر دروغ، غیبت، داد و بیداد، کلک بازی و ازدواج های نامتعارف و بی ربط را به تصویر می کشند تا

بینندگان هر چه بیشتری را به مدد همین جاذبه های اهریمنی جلب کنند. موضوع فیلم همیشه این است که پسری شهرستانی به تهران آمده و عاشق دختری تهرانی و به اصطلاح «با کلاس» می شود، و از آنجا که کارها و رفتارهای او بی کلاس و نقطه قرینه آن دختر است کار مدام به موقعیت های خجالت آور و آرنالینی کشیده شده و با این تضاد و مقابله به عکس جاذبه و هیجان فیلم آغاز می شود. در همین جا نادانی های گوناگون گرد آمده از جمله تبعیض های طبقاتی، مفهوم مبهم «با کلاس» بودن و همینطور تصویر غیر منصفانه از اهالی دیگر شهرها، با این حال چون هدف فیلم هیجان است به تمام اینها دامن زده و ذغال های شرارت را دم می زند. با کنار هم گذاشتن پسری بی کلاس در کنار دختری با کلاس عقده های جنسی پنهان بیننده را تحریک کرده و او را به دنبال کردن کشاند. همچنان که فیلم پیش می رود دغلکاری ها و دو به هم زنی ها نیز اوج گرفته و هر کس با خط و خالی ظاهر می شود و نقشه ها در سر دارد. بدین سان فریبکاری ها و کلاهبرداریها چون موج های غلطان یکی پس از دیگری بر هم آمده تا در صحنه های پایانی شرارت به اوج رسیده و همان چند نفری هم که در طول فیلم کم و بیش انسانهای خوبی گمان برده می شدند ناگهان از همه خبیث تر و بدطینت تر درآمده و روی همه را سفید کنند. در تمام این لحظات دوربین نیز مدام بر خرابه ها یا مناطق فقیر نشین متمرکز بوده و صحنه های بدبختی، خشونت و تهدید نیز به خوبی تصویر می شوند. گویی کارگردان وظیفه خود می دانسته تمام بدیهای شهر را یکجا به تصویر کشد و عرضه کند. فیلم باید به گونه ای تمام شود که بیشترین شوک به بیننده وارد شود، و همگان چون زامبی ها تالار نمایش را ترک کنند، بعد هم تا چند روز شبخ صحنه های فیلم و دیالوگ های کنیفش مدام به شکار ذهن و خاطر بیایند و این چیز است که هنر نامندش!

آنچه که در بالا در خصوص فیلم گفتیم کم و بیش در خصوص ادبیات و کتاب نویسی نیز صدق کند. ادبیات خدایی یعنی داستانها یا مقالاتی که مضامین عرفانی و اخلاقی را تشریح یا تمثیل کند، مانند حکایات پند آموز، سرگذشت بزرگان، مقالات تشریحی و تحلیلی در خصوص اخلاقیات و مظاهر آنها در زندگی امروز و مانند اینها. شعر نیز باید اصیل و الهام بخش حالات عرفانی و معرفتی باشد. از آنسو رمانهای بی سرو ته، داستانهای بدآموزی، مقالات غلط انداز و شستشوی مغزی، اشعار قافیه بافی یا هزلی و مانند اینها بی شک هنر و ادبیات اهریمنی باشد که سودی برای روح و روان خواننده ندارد.

در خصوص نگارگری و نقاشی نیز هنر خدایی آن است که تصویری زیبا از طبیعت رسم شود که نشانه ای از قدرت خدا و تجلی زیبایی های او در جهان ماهوی باشد، و یا تصویری از مردان و زنان پاک و

جوآنمرد که نگاه به آن یاد و خاطره زندگی مقدس ایشان را در یاد زنده کرده و ما را به سوی چنین زندگی ای ترغیب کند، و یا تصویری که به شکل نمادین مفاهیم عرفانی و اخلاقی را تصویر کند مانند مردی که دست کودک یتیمی را گرفته که نمادی از فروزه مهر و کمک است یا جوآنمردی که شمشیر عدالت را بر سر ظالمی کشیده که نمادی از فروزه ظلم ستیزی است. تصویر نگاری از زندگینامه پاکمردان و یا حکایت‌های پندآموز و عرفانی زمینه دیگری برای نگارگری باشد. نقش هایی از فرشتگان و صحنه های نمادین و ورا طبیعی که ما را به یاد سرای دیگر و عوالم مینوی اندازد، و یا هر نقشی که شکلی از زیبایی و آرامش را القا کند نیز تواند جزو هنرهای پاک و خدایی شمرده شود.

از آنسو نقاشی اهریمنی آنهایی هستند که چیزهای زشت و پلید را تصویر کنند، مانند نقاشی حیوانات وحشی، تصاویر اسکلت، صورتک های ترسناک، هیولاها، انسانها با هیکل های نامأنوس و نامتناسب، صحنه های درهم و نقش های گنگ و مانند اینها. به مانند آنچه که در بالا در خصوص موسیقی اهریمنی گفتیم اینگونه نقاشی ها نیز الهام گرفته از همان دنیای وهم بوده و چه بسا برخی نیز به مدد مواد مخدر شکل گرفته باشند. کسانی هم که از اینگونه نقوش لذت می برند به طور پنهانی به اهریمن گرویده و گرنه کدام انسانی در فطرت پاک خود از دیدن صورت و دندانهای سهمگین یک ببر و یا هیبت یک هیولا لذت برده و خواهان داشتن تصویر آن در اتاق خود است؟! نگاره گری از انسانها شریر یا ظالم نیز مثال دیگری از اینگونه هنرها است، چرا که زنده داشتن یاد و خاطره چنین انسانهایی و شرارت‌هایی که کرده اند چه کمکی به رواج نیکی کند؟ همچنین گونه دیگر از نقاشی های اهریمنی به تصویر کشیدن صحنه های شرارت و شیطننت است، مثلاً تصویر زنی برهنه و مبتذل که با عشوه خمری را سرکش کرده و شراب قرمز آن بر دستان مردی معتاد و بیمار گونه می ریزد که دارد از آن می نوشد. در همینجا شرارت‌های گوناگون چون برهنگی، اعتیاد و لاابالیگری به خوبی به تصویر آمده. از اینگونه هنرهای برهنه گرایی بسیار رواج دارد و تأثیر آن بر بیننده جز تحریک و حس پوچی چیز دیگری نتوان بود.

این بود نمونه هایی از هنرهای خدایی و اهریمنی در برخی شاخه های هنری. با این مثال ها حال خواننده خود تواند نمونه های بیشتری را مکاشفه کرده و مظاهر خدا و اهریمن را در هنرهای دیگر نیز بیابد. اساساً هنر خدایی یعنی هر شکلی از هنر که حس تعالی و پاکی ایجاد کند، حس آرامش، حس ملکوتی، حس علاقه و انگیزه برای کارهای نیک و جوآنمردی و مانند اینها. هنر اهریمنی یعنی هر شکلی از هنر

که حس شرارت، شهوت، وهم و پوچی ایجاد کرده و فرد را از تلاش برای نیکی و آبادانی نومید و بی انگیزه سازد.

حال کمی از رسالت هنرمند بگوییم. نخست اینکه با توجه به بحث هنرهای خدایی و اهریمنی که در بالا داشتیم، اولین رسالت هنرمند همین است که به هنرهای خدایی گردد و از خلق هنرهای اهریمنی پرهیزد. هنر هنرمند مانند شمشیر دو لبه است و در هر دو جهت خدایی و اهریمنی تواند به کار گرفته شود. کسی که استعداد موسیقی دارد تواند از آن استعداد بهره جسته موسیقی های آسمانی و خدایی پدید آرد یا موسیقی های درهم و وهم برانگیز. کسی که استعداد فیلم سازی دارد تواند آن استعداد را به کار انداخته و فیلم های پندآموز و روان افزا پدید آرد یا فیلم های خشونت و شیطننت آمیز. پس اولین وظیفه هنرمند این است که مظاهر خدا و اهریمن را در هنر خود شناخته و سپس بعد تمام استعداد و توان خود را صرف نوع خدایی هنر خود کند و از خلق آثار هنری اهریمنی پرهیز کند. هر موسیقی یا فیلم را نتوان هنر خواند، هر اثری که خلق آن دشوار و نیازمند ظرافت و مهارت باشد را نتوان هنر خواند، هر چیز که جلوه و جاذبه داشته باشد را نتوان هنر خواند. هنر در درجه اول باید بعد عرفانی و معنوی داشته باشد و بیننده یا شنونده را به آن سمت یادآوری و ترغیب کند. هنری که به عکس آن باشد و به شرارت یا پوچی بخواند نبوده بهتر از بودنش است. موسیقی ای که حالت وهم و هپلوت دهد سکوت به، فیلمی که خشونت و هرزگی را در اعماق دل بذر پاشد خاموش کردنش به، نقاشی ای که برهنگی و شهوت را رساند پاره کردنش به. شاعر گفته: «ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد» ما نیز تقلید کرده و می گوییم: «ای بسا فیلم، موسیقی نقاشی و کتاب که مستوجب آتش باشد» هنر باید تعالی بخش روان باشد.

دومین رسالت هنرمند این است که باید عامل تغییر باشد و با هنرش جامعه عاصی را سوی نیکی و عرفان ترغیب کند، و نه آنکه همرنگ جماعت شده و برای پسند مخاطبان و جلب تعداد هر چه بیشتر آنان هنرهای مبتذل و اهریمنی بیرون دهد. در زمان کنونی که اخلاقیات نزول کرده و پوچ گرایی و سبک مغزی بر اذهان سایه انداخته اکثر انسانها به چیزهای منفی و هرز علاقه مند شده، یا بهتر بگوییم گرفتار شده، و این زمینه ای شده تا بسیاری هنرمندان به خلق آثار با مضامین شرارت و شیطننت پرداخته و بدین سان جلب مشتری و بازارگرمی کنند. مثلاً در ایران چون اکثر انسانها کمبودها و عقده های جنسی دارند فیلم های ازدواجی، به خصوص ازدواج های نامتناسب و ناهمخوان، بسیار طرفدار داشته و نتیجه آن شده که فیلم سازان هنر خود را بدین جهت به کار گرفته و هر روز فیلم ها و ازدواج های جدیدی اکران می

کنند که تنها خوشایند همین ذهن ها و دل‌های بیمار باشد. همین سان در کشورهای غربی که اکثر مردم از زندگی سکون و روزمرگی رنج می‌برند فیلم‌های هیجانی بزن و بکش و تعقیب و گریز پلیسی طرفدار داشته و هالیوود و سایر سازندگان نیز مدام چنین فیلم‌هایی، به قول خودشان فیلم‌های «اکشن»، سازند تا هیجانی کاذب به زندگی کسالت‌بار مردمان مادی‌گرا و بی‌هدف آن سرزمین‌ها وارد شود.

اما هنر باید به عکس این باشد. هنرمند باید چون نقطه روشن در تاریکی باشد و دنیایی ایده‌آل از زیبایی، نیکی، و درستکاری در هنر خود ترسیم کند و مخاطبان را بدان سو ترغیب و تشویق کند. هنر باید خاصیت تغییر شخصیتی و جهان‌بینی برای بینندگان داشته باشد. این هنر است که باید جامعه را شکل دهد نه برعکس. هنری که حزب‌باده بوده و هدف آن پر کردن سینماها است ارزشش به اندازه همان ذرت و کره‌ای است که تماشاگران در حین تماشای آن صرف کنند.

بسیار حیف که هنر هنرمند در جهت تقویت بدی‌های موجود در جامعه به کار رود. این اسراف بزرگی است. در اینباره باید گفت که هنر گوهری نادر است. از هر هزار نفر یکی استعداد هنری در زمینه‌ای دارد. آنگاه تنها استعداد کافی نیست و شرایط مساعد برای پرورش آن استعداد و موقعیت برای عرضه آن هنر نیز لازم است. حال از هر هزار نفری هم که استعداد دارد تنها یک نفر شانس یابد به موقعیتی رسد که هنرش در سینما یا رسانه‌های دیگر به مخاطبان بسیاری عرضه شود. همه چنین موقعیتی نیابند. چه بسیار هنرمندانی که هنرشان محدود به همان اطرافیان‌شان باشد. آنگاه برای ایجاد یک محصول هنری، مانند فیلم یا قطعه‌ای موسیقی، تنها حضور یک هنرمند کافی نیست بلکه بسیاری هنرمندان دیگر و همین‌طور افرادی برای امور فنی و تدارکات و ضبط و غیره لازم بوده و علاوه بر آن و پول‌ها و بودجه‌های فراوانی نیز باید تخصیص یابد که همه آنها این موقعیت را نادرتر سازند.

حال با این همه شانس و امکانات که به هنرمندی رو کرده، آن استعدادی که به او داده شده، آن امکان رسیدن به سینما یا گروه‌های ضبط، آن همه وسایل فنی و بودجه، آن امکان عرضه محصول به تمام تلویزیونها یا ضبط‌ها در سراسر کشور و بلکه دنیا، و به عبارتی بهتر آن همه «ابر و باد و مه و خورشید و فلک» که به کار شده اند تا تو به چنین موقعیتی رسی، آنگاه چه محصولی بیرون می‌دهد؟ یک فیلم ازدواجی خاله‌زنکی، یک فیلم پرخشونت بزن و برو، یک فیلم گودزیلا و کینگ کنگ! حیف از این همه امکانات و استعداد که ضایع نمودی! اگر نمی‌توانستید فیلم خوب و با معنا سازید همان بهتر که

از ساخت دست کشیده و حداقل بودجه ساخت این محصول را که هزینه گزافی هم است به فقرا می دادید که این هنر بهتری از شما می بود! ای هنرمندان، ساخت یک نمایش کلاهدرداری و ازدواج چه کمکی به بهبود جامعه کند؟ ساخت یک فیلم خشونت و زد و خوردی چه تأثیر مثبتی بر کودکان و نوجوانان گذارد؟ این کلاهدرداریها و خشونت ها را داریم هر روز می بینیم، ازدواج های نافرجام را داریم هر روز می بینیم، گودزیلا و کینگ کنگ را داریم هر روز می بینیم، شما چیزی را نمایش دهید که ما نمی بینیم: بخشش، درستی، به حق بودن، جوانمردی و این ایده آل ها را به تصویر کشید که چاره آن کلاهدرداریها و خشونت ها نیز خواهند بود. به جای مشکل، راه حل را به تصویر کشید.

سومین رسالت هنرمند این است در زندگی شخصی خود به آداب عرفان و اخلاق زید. این به این دلیل باشد که هنرمند به دلیل شهرتی که کسب می کند مورد توجه بسیاری افراد بوده و زندگی شخصی او، از مدل مو گرفته تا سبک زندگی، همه زیر نظرها رفته و برای افرادی حتی الگو شود. از این بابت هنرمند تفاوتها دارد با مثلاً یک کارگر کف یا مهندس بخش که تمام وقت خود را در اداره یا اتاق های تاسیساتی گذراند و کسی او را به دیده و الگو نگیرد. پس هنرمند نه تنها با آثار هنری خود بلکه با زندگی شخصی خود نیز بر جامعه تأثیر گذارد، و از این باب هنرمند در موقعیتی بسیار خاص و حساس قرار دارد. پس همانطور که باید هنر خود را خدایی دارد زندگی خود را هم باید خدایی دارد و در کنار آثار هنری ای که عرضه می کند خود نیز یک اثر و الگوی نیک برای هنر زندگی باشد.

گاهی دیده می شود هنرمندانی به هنر خود فریفته شده و با ظواهر عجیب و نامأنوس ظاهر می شوند: موهای در هم با مدل های غیرمعقول، لباسهای عجیب با نقوش مجمه و نمادهای اهریمنی، خالکوبی های افراطی، حالات چهره غیردوستانه و خشن، رفتارهای ضد اجتماعی، زنجیر و حلقه های پیرس در نقاط بدن و کلاً ظاهری که آنان را به فرشتگان دوزخی همانند ساخته، که البته با هنر اهریمنی ای که تحویل می دهند همخوانی ها دارد. عده ای نیز به تقلید از اینها پرداخته و همین مدل های مو و قیافه و رفتارهای ناهنجار را پیشه ساخته و بدین سان زشتی و پلیدی بیش از پیش در جامعه رواج یابد.

از این هنرمندان باید پرسید به چه چیز فریفته شدید و چه می اندیشید؟ اگر به هنر خود می نازید باید بدانید که هنر بیشتر یک هدیه آسمانی است تا یک دستاورد فردی. آری، هنرمند آنتنی است که الهامات و حالاتی را از دنیای دیگری دریافت می کند و بیشتر واسطه دریافت است تا خالق آن. اگر کسی ادعا کرد

که نه من خود خالق آثار هنری هستم به او چنین گوید که «بسیار خوب، من به تو یک ساعت وقت می‌دهم که اینجا بنشین و یک شعر، یا قطعه موسیقی، یا هر هنری دیگری که داری با کیفیتی عالی ایجاد کن!» خواهید دید که نتوان چنین کرد. خود هنرمندان به خوبی می‌دانند که الهامات هنری در اختیار آنان نیست و در زمانهایی کاملاً غیرقابل پیش بینی ناگهان الهامی خود به خود در دایره توجه آنان ظاهر می‌شود. بسیار می‌شود که هنرمندی در حین رانندگی یا خلال کاری دیگر ناگهان الهام گرفته و یادداشت‌هایی را در همان موقع داشته. اگر منشاء هنر خود هنرمند بود پس باید به اختیار می‌توانست هر زمان که خواهد محصولی ناب بسازد، اما می‌بینیم که چنین نیست. البته برخی هنرها مانند نوازندگی نیازمند تمریناتی هستند، اما آن تمرینها نیز در سایه همین الهامات و استعدادهای خدادادی بارور شده و گرنه کسی با تمرین صرف نتواند نوازنده ای قابل شود.

علاوه بر آن، استعداد و الهام نیز به تنهایی کافی نبوده و شخص می‌بایست موقعیت شکوفایی آن را نیز می‌یافته. همان هنرمندی که امروز به خود می‌نازد اگر کور یا کر متولد می‌شد هرگز بدین جایگاه نمی‌رسید، اگر در کودکی بی‌پدر می‌شد و به جای گیتار بیل به دستش می‌دادند و روز و شب به دنبال نان می‌دوید هرگز بدین جا نمی‌رسید... اما زندگی با او مهربان بوده و چنین شده که علاوه بر استعداد و الهام هنری موقعیت پرورش و عرضه آن را نیز هدیه گرفته. در چنین شرایطی به جا باشد که هنرمند تواضع پیشه کرده و هنر خود را صرف راه حق و جلال دادن به نام خدایی کرده که او را بدین جایگاه نیک آورده و الگوی بسیاری دیگر ساخته. پس هنرمند باید صفات اخلاقی و فروزه های نیک را در رفتارش متجلی کند. که گفته هنرمند باید همیشه ژولیده و با رفتارهای عجیب باشد؟ که گفته هنرمند باید همیشه لباسهای پاره و غیر عرف بر تن کند؟ هنرمند تواند موهای آراسته نیز داشته باشد، تواند کت و شلوار یا هر لباس محترمانه دیگری نیز پوشد، تواند رفتار مودبانه و دوستانه نیز داشته باشد. این الگویی است که هنرمند باید بدان بیاندیشد.

از نامهای خدا زیبایی است و در عالم مینوی این نام به شکل جهانی از اشکال و الهامات زیبا و مسحور کننده تجلی کرده، و خدا کسانی را برگزیده که با این جهان ارتباط داشته و الهامات آن را برای دیگر کسانی که راهی به آن ندارند بازگو و منعکس کنند. اینها همان هنرمندان هستند، اما خالق حقیقی هنر و صاحب امتیاز حقیقی تمام محصولات هنری خداست، و هنرمند فقط وسیله ای بوده است. پس به هنرمندانی که به هنر خود فریفته شده و خود را برتر از دیگران دانسته باید گفت شما هنر را شناختید اما

صاحب هنر را شناختید، و پس از هدف اصلی باز ماندید به مانند کسی که به خانه ای برسد اما وارد آن نشود. درک صحیح هنرمند از هنر خود چنین باشد: «گر به دیوان غزل صدرنشینم چه عجب، سالها بندگی صاحب دیوان کردم»

هنرمند جایگاه بسیار مهمی دارد و هم با هنر خود و هم با زندگی خود بر ذهن ها و قلب ها سایه می اندازد. در زمانهای قدیم کسی که دعوی حق داشت بر سنگ یا بلندی ای شده و با کلام و سخن انسانها را به سوی حق و مسیر رستگاری می خواند. هنرمند نیز موقعیتی مشابه دارد، او نیز بر بلندی ای ایستاده که میلیون ها نفر او را می بینند، و تواند با هنری که دارد پیام های خود را به اعماق وجود آنان رساند. پس هنرمند در اصل به سان گونه های از پیامبر است، و تنها رسانه اش فرق می کند و به جای رسانه کلام از رسانه موسیقی، نقاشی، فیلم یا هر گونه دیگری از هنر که دارد استفاده کرده و بر مخاطبان تأثیر گذارد. بدین سان هنرمند جایگاه بسیار والا و قابل احترامی داشته و عرفان او را گرامی و حتی مقدس داند. اما کسی که هنر خود را در راههای اهریمنی به کار گرفته، و برای کسب منفعت یا شهرت هنرهای شیطننت آمیز و عوامانه بیرون دهد، چنین هنرگند خود فریفته ای نه شایسته نام هنرمند است و نه شایسته نام انسان.

نشر و کپی آزاد است، البته به شرط نیت نیک!

paktini.com